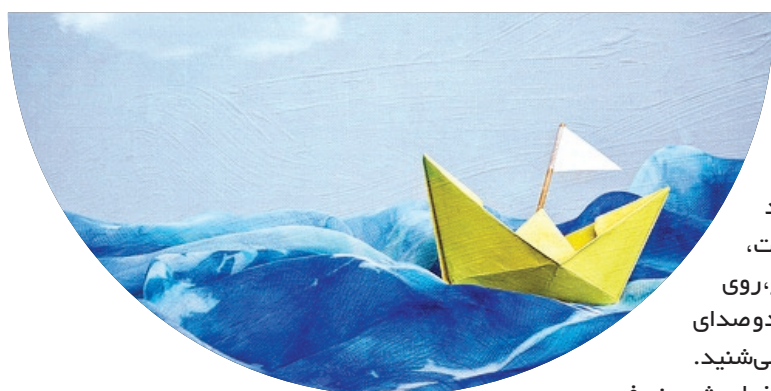


یک آرزوی شیرین!



یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، یه پسر بچه بود به اسم مهران کوچولو. مهران پنج ساله قصه‌ها، یه آرزو داشت. اونم این که یه روز بایه کشتی بزرگ، به یه سفر دریایی بره. روی عرشه کشتی، زیر نور درخشان خورشید بایسته، پرواز مرغ‌های دریایی رو تماشا کنه، با امواج دریا، بالا و پایین بشه و از شهری به شهری دیگه در حرکت باشه. مهران، روزها و روزها منتظر برآورده شدن این آرزو موند اما به خاطر شرایط خانوادگی، امکانش وجود نداشت. تا این که یه روز که مهران، دراز کشیده بود و سرش رو گذاشته بود روی پای مامان مهربونش، مامان پیشنهاد کرد توی خیالش بره به سفر دریایی و ازش خواست چشم‌هاشو ببندد و خودش رو روی عرشه کشتی تصور کنه. مهران چشم‌هاشو رو بست و اون شب، خواب دریارو دید.

و به توصیف‌های قشنگ مامان درباره نور خورشید و صدای امواج گوش داد. کم‌کم احساس کرد واقعا روی دریاست، حتی نسیم ملایمی رو، روی صورتش حس می‌کرد و صدای آب‌بازی ماهی‌ها رو می‌شنید. مهران آروم‌آروم به خواب شیرینی فرو رفت و اون شب، خواب دریارو دید.

یِلدا؛ بلندترین شب سال

سلام سلام بچه‌ها. چطور حال شما؟ خوب و خوش و سلامت هستید؟ سرحال و شاد و بانشاطید؟ دماغتون چاقه؟ خدا رو مدح از مرتبه شکر که برق ستاره‌های نگهتون، درخشانه و گل‌لیخند لب‌هاتون، شکفته و خوش‌رنگه. پاییز برگ‌ریز، سریع و باعجله و پرتب و تاب گذشت و چند روز دیگه، آخرین شب فصل پاییز، طولانی‌ترین شب سال، شب قشنگ یِلدا از راه می‌رسه و فرصتیه برای با هم بودن، مهربونی و شادی. معمولا رسمه که شب یِلدا، کوچک‌ترها و بزرگ‌ترهای خانواده و فامیل، دور هم جمع می‌شن و یه مهمونی ساده توی خونه مامان و بابا بزرگ ترتیب می‌دن. اما اگه شما و مامان و بابا، به هر دلیلی نمی‌تونید شب یِلدا، کنار بقیه باشید، اشکالی نداره. سعی کنید تو خونه خودتون، با دیدن یه کارتون قشنگ و خوردن یه خوراکی خوشمزه یا شنیدن یه قصه شیرین از زبان مامان، شب یِلدا رو خوش باشید. دوستتون دارم.



- معلم به شاگرد: «یه کرم بکش!»
دانش‌آموز یه سیب می‌کشه.
معلم: چرا سیب کشیدی؟
دانش‌آموز: آخه کرمه تو سیب قایم شده!
- دکتر: کجای بدنتون دردمی کنه؟
معلم جغرافی: سمت شمال شرقی سرم!
- خبرنگار: چرا قبل از هر بازی می‌ری حمام؟
فوتبالیست: دلم می‌خواد گل‌های تمیز بزنم!
- جوجه تیغی می‌ره آرایشگاه.
می‌شه کیوی و برمی‌گرده!

ژاکت سفید

کوچه برتن‌کرده بود، یک لباس از برگ زرد
آخر پاییز بود، شد هوا یک‌دفعه سرد
ابرهای تیره‌ای، دیده شد در آسمان
رفت خورشید قشنگ، پشت ابر مهربان
ناگهان بارید برف، برف زیبا و شدید
کوچه هم پوشید زود، ژاکتی نرم و سفید

شاعر: عفت زینلی



شب یِلدا

سی‌ام‌آذره و یک شب زیبا
یه شب بلند به اسم شب یِلدا
شب شب‌نشینی و شادی و خنده
شبیه که واسه همه خیلی بلنده

همه اهل خونه خوشحال و خندون
آجیل و شیرینی و میوه فراوان
شب قصه‌گفتن و یاد قدیما
قصه‌ی لحاف‌کهنه‌ی ننه‌سرم

شب یِلدا که سحر شد، فصل پاییز می‌ره
جای پاییز رو زمستون می‌گیره
ننه‌سرم باز دوباره برمی‌گرده
کوله‌بارش رو پر از سوغاتی کرده!

شاعر: مهری طهماسبی دهکردی



با دارکوب آشنا بشیم

زندگی دارکوب چه جوریه؟

- یه‌دفعه، سروکله به جوجه دارکوب از سوراخ درخت پیدا شد که: «سلام. من بودم. پوسته نازک تخم رو شکستم و بیرون اومدم.» چون که خانم دارکوب‌ها توی لونه‌شون تخم‌گذاری می‌کنن!
- همون لحظه، مامان دارکوب هم از راه رسید و به جوجه خندید که: «خدا رو شکر که بالاخره اومدی! حوصله‌م سر رفته بود.» چون که مامان دارکوب‌ها ۱۱ تا ۱۴ روز روی تخم‌ها می‌خوابند.

- دارکوب‌ها داشت پرواز می‌کرد که بهو وود وود، صدای نوک کوبیدن اومد. با خودش گفت: «نگنه دارکوب همسایه‌ست که کمک می‌خواد؟» چون که صدای متقار کوبیدن دارکوب‌ها توی جنگل، یه صدای آشناست.
- دارکوب رفت نزدیک درختی که ازش صدا می‌اومد. نوکش رو به درخت کوبید که: «چی؟ کیه؟ چه خبره؟» چون که دارکوب‌ها با متقار کوبیدن به درخت، با هم حرف می‌زنند.



دارکوب؛ woodpecker

- بچه‌ها! دارکوب یه پرندۀ هست. پرندۀ ای که مدام با نوکش به تنه درخت‌ها ضربه می‌زنه.
- زبان دارکوب خیلی درازه. این‌جوری می‌تونه حشره‌های زیر پوست درخت رو شکار کنه.
- دارکوب، دکتر درخته. حشره‌های چوب‌خور درخت رو می‌خوره و این‌جوری چوب‌خورها نمی‌تونند درخت رو خراب کنند و جنگل زنده می‌مونه.
- دارکوب در یک چشم به هم‌زدن، بیست بار به درخت نوک می‌کوبه. در یک روز ده‌ها بار دفعه نوک می‌کوبه و اصلا هم نوکش درد نمی‌گیره.
- خونه دارکوب در جنگل‌ها، مخصوصا جنگل‌های بلوطه.
- غذای دارکوب، سوسک و مورچه و این‌جور حشره‌هاست.
- اندازه دارکوب، حدود ۲۵ سانتی‌متره.

ترق تاراق

دارکوبه نوک زده درخت
ترق ترق، تاراق تاراق
از توی سوراخ درخت
بیرون اومد یه کرم چاق
کرمه نوک دارکوبو دید
گفت: «چه کنم؟ چه کار کنم؟»
از رو درخت پایین پرید
گفت که باید فرار کنم!

شاعر: افسانه شعبان‌نژاد